

# هستی و زمان

پیشکش به همدوش دردنیوشم دکتر علی جمادی که غربت  
سرد سی ساله آلمان هرگز غباری بر عطفوت انسانی اش  
ننشانده است.

س.ج.

---

سرشناسه: هایدگر، مارتین، ۱۸۸۹-۱۹۷۶ م.  
عنوان و نام پدیدآور: هستی و زمان / مارتین هایدگر؛ ترجمه سیاوش جمادی.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۹.  
مشخصات ظاهری: ۹۴۴ ص.  
شابک: ۹۱۶-۹۱۱-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: Sein und Zeit.  
عنوان دیگر: وجود و زمان.  
موضوع: هستی‌شناسی.  
موضوع: فضا و زمان.  
شناسه افزوده: جمادی، سیاوش، ۱۳۳۰- ، مترجم.  
رده‌بندی کنگره: الف ۱۳۸۹ و ۳۲۷۹/۵ B۳۲۷۹  
رده‌بندی دیویی: ۱۱۱/۲  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۱۲۸۹۳۴

---

# هستی و زمان

(ویراست دوم)

مارتین هایدگر

ترجمه سیاوش جمادی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

**Sein und Zeit**

Martin Heidegger

Max Niemeyer Verlag, Tübingen, 2001

چاپ اول: ۱۳۸۶



**انتشارات قنوس**

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\* \* \*

مارتین هایدگر

هستی و زمان

(ویراست دوم)

ترجمه سیاوش جمادی

چاپ دوازدهم

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۳

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴ - ۹۱۶ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 916 - 4

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

*Printed in Iran*

## فهرست

مقدمه مترجم.....	۱۳
الف) در باره اهمیت هستی و زمان.....	۱۳
ب) چگونگی ترجمه هستی و زمان و مسئله ترجمه به زدها دیگر.....	۲۱
ج) نکاتی در باره خوانش متن و پژوهش و کاوش در آن.....	۲۹
افزوده مترجم بر پیشگفتار قبلی.....	۵۳
پیشگفتار نویسنده بر چاپ هفتم.....	۵۵

### درآمد: ایضاح پرسش از معنای هستی

#### ۱. ضرورت، ساختار و تقدم پرسش هستی

۱. ضرورت اعاده گویا و بین پرسش در باب هستی.....	۵۹
۲. ساختار صوری پرسش از هستی.....	۶۶
۳. تقدم هستی شناختی پرسش هستی.....	۷۷
۴. تقدم هستومندی پرسش هستی.....	۸۲

#### ۲. تکلیف دوسویه در ساخته و پرداخته کردن پرسش هستی؛ روش جستار و طرح کلی آن

۵. تحلیل هستی شناختی دازاین در مقام عیان سازی افقی برای تفسیر معنای هستی به وجه عام.....	۹۱
۶. وظیفه ویران سازی تاریخ هستی شناسی.....	۱۰۰

۷. روش پدیدارشناختی جستار..... ۱۱۶  
 ۸. نقشهٔ رساله..... ۱۴۳

## قسمت اول: تفسیر دازاین برحسب زمانمندی و شرح زمان از آن حیث

### که افق استعلایی پریش هستی است

#### بخش اول: تحلیل بنیادین دازاین به صورت تمهیدی

##### ۱. ایضاح تکلیف تحلیل تمهیدی در باب دازاین

۹. موضوع تحلیل دازاین ..... ۱۴۷  
 ۱۰. تفکیک تحلیل دازاین از انسان‌شناسی، روان‌شناسی و زیست‌شناسی ..... ۱۵۴  
 ۱۱. تحلیل آگزیستانسیال و تفسیر دازاین بدوی:  
 دشواری‌های دستیافت به «مفهومی طبیعی از جهان» ..... ۱۶۴

#### ۲. در - جهان - بودن به طور کلی همچون قوام بنیادین دازاین

##### ۱۲. پیش‌طرح در - جهان - بودن برحسب رویکرد به در -

- بودن بماهو در - بودن ..... ۱۶۹  
 ۱۳. نمونه‌سازی از در - بودن به طور مَقْوَم [مبتنی بر بنیاد  
 یا ثانوی]: جهان‌شناخت ..... ۱۸۵

### ۳. جهانیت جهان

۱۴. ایدهٔ جهانیت جهان از حیث کلی ..... ۱۹۳  
 الف. تحلیل جهانیت پیرامونی و جهانیت از حیث کلی ..... ۲۰۰  
 ۱۵. هستی هستندگانی که در فراگرد جهان با آن‌ها  
 مواجه می‌شویم ..... ۲۰۰  
 ۱۶. جهان‌گونگی فراگرد جهان که در هستندگان درون جهانی  
 اعلام حضور می‌کند ..... ۲۱۳

۱۷.	ارجاع و نشانه.....	۲۲۲
۱۸.	مرجوعیت و دلالت‌گری؛ جهانیت جهان.....	۲۳۳
ب.	تباین میان تحلیل ما از جهانیت و تفسیر جهان به نزد دکارت.....	۲۴۷
۱۹.	تعیین و تعریف جهان همچون <i>res extensa</i> [شیء ممتد].....	۲۴۸
۲۰.	بنیادهای تعیین و تعریف هستی‌شناسانه «جهان».....	۲۵۳
۲۱.	بحث هرمنوتیکی هستی‌شناسی دکارتی جهان.....	۲۵۹
ج.	فراگردگونیِ فراگردجهان و مکانیت دازاین.....	۲۷۲
۲۲.	مکانیت تودستی‌های درون‌جهانی.....	۲۷۳
۲۳.	مکانیت در - جهان - بودن.....	۲۷۸
۲۴.	مکانمندی دازاین و مکان.....	۲۹۰

#### ۴. در - جهان - بودن در مقام همبودی و خود بودن: «همگنان»

۲۵.	رویکرد به پرسش اگزیستانسیال در باب که دازاین.....	۲۹۹
۲۶.	هم‌دازینی دیگران و همبودی هرروزینه.....	۳۰۵
۲۷.	خود بودن هرروزینه و همگنان.....	۳۲۱

#### ۵. در - بودن از آن حیث که در - بودن است

۲۸.	وظیفه تحلیل موضوعی در - بودن.....	۳۳۱
الف.	تقویم اگزیستانسیال آن‌جا.....	۳۳۸
۲۹.	دا - زاین همچون یافتگی.....	۳۳۸
۳۰.	ترس همچون حالتی از یافتگی.....	۳۵۱
۳۱.	دا - زاین همچون فهم.....	۳۵۶
۳۲.	فهم و واگشایی [یا تفسیر].....	۳۶۷
۳۳.	گزاره [یا حکم] همچون حالت مشتق واگشایی.....	۳۷۹
۳۴.	دا - زاین و گفتار. زبان.....	۳۹۲

- ب. هستی هرروزینه آن جا [دا] و درافتادگی دازاین..... ۴۰۴
۳۵. هرزه‌درایی ..... ۴۰۵
۳۶. کنجکاوای ..... ۴۱۱
۳۷. دوپهلویی ..... ۴۱۶
۳۸. درافتادگی و پرتاب‌شدگی ..... ۴۲۰

### ۶. پروا همچون هستی دازاین

۳۹. پرسش در باب کلیت سرآغازین کل ساختارین دازاین ..... ۴۳۱
۴۰. یافتگی بنیادین ترس آگاهی همچون یکی از شیوه‌های  
متمایزگشودگی دازاین..... ۴۳۷
۴۱. هستی دازاین همچون پروا ..... ۴۴۹
۴۲. تصدیق تفسیر اگزیستانسیال دازاین همچون پروا  
برحسب خودواگشایی پیش‌هستی شناسانه دازاین ..... ۴۵۹
۴۳. دازاین، جهانمندی و واقعیت ..... ۴۶۵
۴۴. دازاین، گشودگی و حقیقت ..... ۴۸۵

### بخش دوم: دازاین و زمانمندی

۴۵. نتیجه تحلیل بنیادین تمهیدی دازاین و وظیفه تفسیری  
سرآغازین - اگزیستانسیال در باب این هستنده ..... ۵۱۹

#### ۱. کل بودن ممکن دازاین، و هستی به سوی مرگ

۴۶. امتناع ظاهری دریافتی هستی شناسانه از کل بودن  
دازاین‌گانه و تعیین و تعریف آن ..... ۵۲۷
۴۷. تجربه‌پذیری مرگ دیگران و امکان دریافت دازاینی  
تام و تمام ..... ۵۳۰



۴۸. برون ایستا، پایان و کلیت..... ۵۳۷
۴۹. تفکیک تحلیل اگزستانسیال مرگ از دیگر تفاسیر ممکن  
در باب این پدیدار..... ۵۴۷
۵۰. پیش طرح ساختار اگزستانسیال - هستی شناختی مرگ... ۵۵۲
۵۱. هستی به سوی مرگ و هرروزینگی دازاین..... ۵۵۷
۵۲. به سوی مرگ بودنِ هرروزینه و مفهوم کامل اگزستانسیالِ  
مرگ..... ۵۶۲
۵۳. طرح اگزستانسیالِ به سوی مرگ بودنِ اصیل..... ۵۷۱

## ۲. شهادت دازاین‌گانه بر هستی‌توانشی اصیل، و مصممیت

۵۴. مسئله شهادت بر امکان اگزستانسیال اصیل..... ۵۸۵
۵۵. بنیادهای اگزستانسیال - هستی‌شناسانه و جدان..... ۵۹۰
۵۶. خصیصه و جدان از آن حیث که نداست..... ۵۹۴
۵۷. وجدان همچون ندای پروا..... ۵۹۸
۵۸. فهم ندا، و تقصیر..... ۶۰۷
۵۹. تفسیر اگزستانسیال وجدان و واگشایی عامیانه آن..... ۶۲۳
۶۰. ساختار اگزستانسیال هستی‌توانش اصیلی که در وجدان  
به آن شهادت داده می‌شود..... ۶۳۴

## ۳. توانش اصیل دازاین برای کل بودن، و زمانمندی

### همچون معنای هستی‌شناختی پروا

۶۱. پیش طرح گام روشمندانه از تحدید کل بودن دازاین‌گانه  
اصیل به عیان‌نمایی پدیدارین زمانمندی..... ۶۴۷
۶۲. توانش به لحاظ اگزستانسیال اصیل دازاین برای کل  
بودن همچون مصممیت پیشدستانه..... ۶۵۲

۶۳. موقعیت هرمنوتیکی‌ای که برای تفسیری در باره معنای هستی پروا حاصل آمده است و خصیصه روشی تحلیل اگزستانسیال از حیث کلی ..... ۶۶۲
۶۴. پروا و خودی ..... ۶۷۲
۶۵. زمانمندی همچون معنای هستی شناسانه پروا ..... ۶۸۴
۶۶. زمانمندی دازاین و تکالیف ناشی از آن که بر عهده اعاده سراغ‌ازین‌تر تحلیل اگزستانسیال است ..... ۷۰۰

#### ۴. زمانمندی و هرروزینگی

۶۷. درونمایه بنیادین بنیان اگزستانسیال دازاین و پیش طرح تفسیر زمانی آن ..... ۷۰۵
۶۸. زمانمندی گشودگی به طور عام ..... ۷۰۷
۶۹. زمانمندی در - جهان - بودن و مسئله استعلای جهان ..... ۷۳۵
۷۰. زمانمندی مکانیت دازاین‌گانه ..... ۷۶۴
۷۱. معنای زمانی هرروزینگی دازاین ..... ۷۶۹

#### ۵. زمانمندی و تاریخمندی

۷۲. ایضاح اگزستانسیال - هستی شناختی مسئله تاریخ ..... ۷۷۳
۷۳. فهم عامیانه تاریخ و ماجرای دازاین ..... ۷۸۲
۷۴. قوام بنیادین تاریخمندی ..... ۷۸۹
۷۵. تاریخمندی دازاین و جهان - تاریخ ..... ۷۹۸
۷۶. سرچشمه اگزستانسیال تاریخ‌نگاری که تاریخمندی دازاین است ..... ۸۰۵
۷۷. همپوستگی ایضاح قبلی مسئله تاریخمندی با پژوهش‌های دیلتای و ایده‌های کنت یورک ..... ۸۱۴

۶. زمانمندی و درون‌زمانیت همچون سرآغاز مفهوم عامیانهٔ زمان  
۷۸. ناکامل بودن تحلیل زمانی دازاین آن‌گونه که پیش از این  
آمد ..... ۸۲۷
۷۹. زمانمندی دازاین و پردازش زمان ..... ۸۳۱
۸۰. زمانِ پرداخته‌شده و درون‌زمانیت ..... ۸۴۰
۸۱. درون‌زمانیت و تکوین مفهوم عامیانهٔ زمان ..... ۸۵۶
۸۲. مقابلهٔ ارتباط اگزیستانسیال - هستی‌شناختی زمانمندی،  
دازاین و زمان جهانی با دریافت هگل در باب رابطهٔ زمان  
و روح ..... ۸۷۰
۸۳. تحلیل اگزیستانسیال - زمانی دازاین و پرسش هستی‌شناسی  
بنیادین در باب معنای هستی به‌طور عام ..... ۸۸۴
- واژه‌نامهٔ آلمانی - انگلیسی - فارسی ..... ۸۸۹
- واژه‌نامهٔ لاتین - فارسی ..... ۹۱۵
- واژه‌نامهٔ یونانی - فارسی ..... ۹۱۹
- نمایهٔ موضوعی ..... ۹۲۳
- نمایهٔ اشخاص ..... ۹۴۱



## مقدمه مترجم

### الف) در باره اهمیت هستی و زمان

دشواری ترجمه هرگز صرفاً مشکلی تکنیکی نیست، بل به نسبت آدمی با ریشه‌گشایی واژه و به شأن زبان مربوط است.<sup>۱</sup>

هایدگر در ایران فیلسوفی گمنام نیست، اما آیا فلسفه او نیز همسنگ نام و آوازه‌اش شناخته شده است؟ مشکل می‌توان گفت آری. کمینه دلیل آن غیاب ترجمه‌ای فارسی از شاهکار این فیلسوف، هستی و زمان، بوده است.

در ترجمه این اثر ژاپنی‌ها حتی بر انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و اسپانیایی‌ها، که به هر حال زبان آن‌ها با آلمانی همگن‌تر است، پیشی جسته‌اند. سال ۱۹۳۹، یعنی دوازده سال پس از نخستین چاپ هستی و زمان (بهار ۱۹۲۷) که همزمان هم به صورت جداگانه و هم در شماره هشتم سالنامه فلسفه و پژوهش پدیدارشناختی<sup>۲</sup> در آلمان انتشار یافت، ترجمه ژاپنی آن نیز روانه بازار شد، و طی سه دهه پس از آن پنج ترجمه دیگر از همین کتاب به زبان ژاپنی در دسترس خوانندگان قرار گرفت. و تا آن‌جا که من می‌دانم، این اثر تاکنون هفت بار به زبان ژاپنی ترجمه شده است. بیست و سه سال پس از نخستین ترجمه

---

1. Martin Heidegger, *Gesamtausgabe* [مجموعه آثار], vol. 53 (*Hölderlin Hymne «Der Ister»*), p. 76.

2. *Jahrbuch für Philosophie und phänomenologische Forschung*

ژاپنی، جان مک‌کواری<sup>۱</sup> و ادوارد رابینسون<sup>۲</sup> هستی و زمان را به انگلیسی ترجمه کردند. در سال ۱۹۹۶ دومین ترجمه انگلیسی این اثر به قلم جون استمبو<sup>۳</sup> در آمریکا منتشر شد. نخستین ترجمه کامل هستی و زمان به زبان چینی کار هیئت سه‌نفره‌ای به سرپرستی پروفیسور هسیونگ وی<sup>۴</sup> بود که در دهه سی در فرایبورگ نزد هایدگر فلسفه آموخته بود. این ترجمه در سال ۱۹۸۷ با تیراژ پنجاه هزار نسخه انتشار یافت و ظرف چند سال نایاب شد و در سال ۱۹۹۰ در تایوان مجدداً به چاپ رسید.

انتشار هستی و زمان در سال ۱۹۲۷ در آلمان، که بلافاصله با اقبال گسترده و بی‌سابقه خوانندگان مواجه شد، به انفجار بمبی در فلسفه قرن بیستم تشبیه شده است، اما این تشبیه رسا نیست اگر واگفت این ضرب‌المثل فارسی پنداشته شود که «فواره چون بلند شود سرنگون شود». دولت این بمب مستعجل نبود. چه بپسندیم چه نپسندیم، دامنه نفوذ فلسفه هایدگر با گذر زمان گسترده‌تر و فراگیرتر شده است. مخالفان و موافقان اندیشه‌های هایدگر هر دم از نو گوشه‌ای دیگر از جهان «پیشچیده و بارور»<sup>۵</sup> وی را بازیافته‌اند. جاذبه و دافعه وی هیچ یک از نفس نیفتاده‌اند.

اگرچه بسیاری از صاحب‌نظران هایدگر را بزرگ‌ترین فیلسوف قرن بیستم خوانده‌اند، اما تشخیص و تأیید صفات و القابی چون بزرگ‌ترین، کوچک‌ترین، خبیث‌ترین یا هر «ترین» دیگری از توان من بیرون است. آنچه مشهود است ردپای این فیلسوف در حوزه‌های گوناگون معارف غربی در قرن بیستم است. در پدیدارشناسی (موریس مرلو - پونتی<sup>۶</sup>)، اگزیستانسیالیسم

1. John Macquarrie

2. Edward Robinson

3. Joan Stambaugh

4. Hsiung Wei

۵. این تعبیری است که شارل گینبون به کار برده است. بنگرید به

Charles Guigon(ed.), *The Cambridge Companion to Heidegger* (Cambridge: Cambridge University Press, 1998), p. 1.

6. Maurice Merleau-Ponty

(ژان - پل سارتر<sup>۱</sup> و خوسه ارتگای گاست<sup>۲</sup>)، هرمنوتیک (هانس - گئورگ گادامر<sup>۳</sup> و پل ریکور<sup>۴</sup>)، فلسفه سیاسی (هانا آرنست<sup>۵</sup> و هربرت مارکوزه<sup>۶</sup>)، روان‌درمانی (مدارد بوس<sup>۷</sup>، لودویگ بینسوانگر<sup>۸</sup> و رولو می<sup>۹</sup>)، الهیات (رودلف بولتمان<sup>۱۰</sup> و پاول تیلیش<sup>۱۱</sup>) و نقد ادبی و واسازی (ژاک دریدا<sup>۱۲</sup>) تأثیر هایدگر مستقیم و آشکار بوده است. اندیشمندانی چون میشل فوکو<sup>۱۳</sup>، هیوبرت دریفوس<sup>۱۴</sup>، امانوئل لویناس<sup>۱۵</sup>، کارل لوویت،<sup>۱۶</sup> الکساندر کوژو،<sup>۱۷</sup> والتر بیمل،<sup>۱۸</sup> ژان بوفره<sup>۱۹</sup> و حتی منتقدان هایدگر در مکتب فرانکفورت و امدار انقلاب فلسفی او هستند. واسازی دریدا و ضد اومانیسم فوکو به ویژه از آن بخش‌های هستی و زمان که به ویران‌سازی فرادش (سنت) و نفی ثنویت و افتراق سوژه و جهان مربوط است آشکارا تأثیر پذیرفته‌اند. بسیاری از نامدارانی که آبخور آرا و افکارشان هستی و زمان بوده است کتمان را بر اقرار ترجیح داده‌اند و برخی دیگر این تأثیرپذیری را اعلام کرده‌اند. تا مدت‌ها چنین تصور می‌شد که نیچه پدر معنوی فوکو بوده است تا این که وی در واپسین مصاحبه خود این تصور را باطل کرد: «هایدگر همواره برای من فیلسوفی بنیادی بوده است... تکوین و گسترش تمامی کار فلسفی من مدیون مطالعه آثار هایدگر است.»<sup>۲۰</sup>

این نیز ناگفته نماند که در تاریخ تفکر غرب هیچ فلسفه و نظریه‌ای از عدم زاده نشده است. فلسفه‌ها از هم تأثیر می‌پذیرند، از هم انتقاد می‌کنند، و

- 
- |  |                         |                     |
|--|-------------------------|---------------------|
| 1. Jean- Paul Sartre   | 2. Jose Ortega Y Gasset |                     |
| 3. Hans-Georg Gadamer  |                         | 4. Paul Ricoeur     |
| 5. Hannah Arendt   | 6. Herbert Marcuse      | 7. Medard Boss      |
| 8. Ludwig Binswanger   | 9. Rollo May            | 10. Rudolf Bultmann |
| 11. Paul Tillich   | 12. Jacques Derrida     | 13. Michel Foucault |
| 14. Hubert Dreyfus   | 15. Emmanuel Lévinas    | 16. Karl Löwith     |
| 17. Alexander Kojève   | 18. Walter Biemel       | 19. Jean Beaufret   |
| 20. Herbert L. Dreyfus, <i>Being- in- the- World: Commentary on Heidegger's « Being and Time »</i> (Cambridge: MIT Press, 1991), p. 9. |                         |                     |

یکدیگر را دگرگون، بهتر و بدتر می‌سازند. با این همه، شاید تأثیر هایدگر در فلسفه و علوم انسانی قرن بیستم از حیث گستردگی، گوناگونی و ژرف‌بنیادی تنها با تأثیر لودویگ ویتگنشتاین<sup>۱</sup> قابل قیاس باشد. درموت موران در کتاب پدیدارشناسی می‌نویسد:

تأثیر هایدگر بر فلسفه قرن بیستم چندان عظیم است که تعیین حدود آن تقریباً ناممکن است. حتی لودویگ ویتگنشتاین اقرار کرده است که مقصود هایدگر از هستی و ترس‌آگاهی نزد وی به آسانی قابل درک است. ویتگنشتاین آنچه را مقصود هایدگر از این واژه‌ها می‌داند با تأیید نظر، به انگیزه انسان در کوبیدن خویش به مرزهای زبان تعبیر می‌کند.<sup>۲</sup>

به یقین نمی‌توان گفت که اگر هستی و زمان نبود، اندیشه‌ها و اندیشه‌ورزان یادشده نیز هیچ مجال دیگری برای بروز نداشتند. اساساً چه فایده که بدانیم چه کسی از چه کسی تأثیر پذیرفته است. آنچه در این جا اهمیت دارد آن است که فهم آثار کسانی چون فوکو، گادامر، ریکور، مرلو - پونتی، ژان بودریار<sup>۳</sup> و حتی برخی از مباحث مکتب فرانکفورت که امروزه در جامعه ما مورد توجه است بدون خوانش دقیق هستی و زمان، که خود وامدار پدیدارشناسی هوسرل است، دشوار یا، دست کم، ناقص و ابتر خواهد بود. هستی و زمان در فلسفه قاره‌ای همان نقشی را دارد که رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین در فلسفه تحلیلی داشته است، یعنی نقش گلوگاه، نقطه عطف و مبدأ دوران ساز.

می‌نماید که یکی از علل این تأثیر پردامنه و شاخه به شاخه نیروی خط‌دهندگی و، افزون بر آن، قابلیت انعطافی باشد که ناشی از گشودگی راهی است که هستی و زمان ناتمامش نهاده است. نوشته‌اند که نقد «پارادایم دکارتی

1. Ludwig Wittgenstein

2. Moran Dermot, *Phenomenology* (London and New York: Routledge, 2001), p. 245.

3. Jean Baudrillard



سوپرژکتیویته نقد مرسومی نزد متفکران گوناگون چون هایدگر، گیلبرت رایل<sup>۱</sup> و یورگن هابرماس<sup>۲</sup> است.<sup>۳</sup> اما ژرفکاوی هایدگر در این باره، که بخش عمده‌ای از هستی و زمان را دربر می‌گیرد، صرف‌نظر از فضل تقدم آن، همه نقدهای دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. سوژه‌گوهرین اندیشنده دکارت این فرض پیشین را لازم می‌آورد که این سوژه – اگر نگوئیم دائماً و ذاتاً – زمانی به استقلال از ماسوای خود وجود داشته است. این ماسوا، که بعدها تحت عناوینی چون «دیگری»، «غیریت»، «خارجیت» و بالاخره «متن» به آن اشاره می‌رود، می‌تواند گستره‌گوناگونی از جمله دیگرمن‌ها یا سوژه‌های دیگر، جهان، اشیای درون‌جهانی، تاریخ، فراهش، جهان‌بینی و حتی متون را دربر گیرد. بخش عظیمی از نقد یادشده در پی گشودن مشکلی است که دکارت آن را حل‌ناشده نهاد: چگونگی گذار سوژه خودبنیاد از شکاف میان من و نامن. در همین کتاب (بند ۴۳، قسمت الف) هایدگر در پاسخی دورادور به آنچه کانت آن را «نگ فلسفه» می‌خواند<sup>۴</sup> چنین می‌نویسد:

«نگ فلسفه» نه در آن است که از دیرباز تاکنون از دستیافت به چنین براهینی کوته‌دست بوده است. بل در آن است که چنین براهینی را هر دم از نو چشم دارد و به آن‌ها اهتمام می‌ورزد. این سان چشمداشت‌ها، آهنگ‌ها و خواست‌ها برآمده و خاسته از شیوه‌ای نابسنده از حیث هستی‌شناختی در آغازیدن از چیزی هستند که باید مستقل و «بیرون» از آن، گونه‌ای «جهان» که به منزله پیش‌دستی است اثبات گردد. مشکل نه در نارسا بودن براهین، بل در آن است که نوع هستی‌هستنده برهان‌آور و برهان‌طلب به قدر کفایت معین نگشته است.

هایدگر در هستی و زمان نه صرفاً به نقد فروبستگی سوژه‌گوهرین بسنده

1. Gilbert Ryle

2. Jürgen Habermas

۳. مایکل پین، فرهنگ اندیشه انتقادی، ترجمه پیام یزدانجو (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲)، ص ۳۷.

۴. مقصود عجز فلسفه از اقامه برهانی قاطع در اثبات جهان بیرون از سوژه است.

می‌کند و نه مشکل سوژه را همچون کانت و حتی استادش هوسرل با پسروی به درون خود سوژکتیویته حل می‌کند. همان طور که از قطعه بالا می‌توان دریافت، به نزد هایدگر این سوژه‌ای که برای اثبات جهان برهان می‌آورد خود پیشاپیش و به نحوی پیشانه‌تر از همه مقولات و بنیادهای ماتقدم تاکنونی متافیزیک، در جهان است. جهان همواره پیشاپیش آن‌جاست. نه این که sub-jekt یا زیرآخته اصلاً دروغ دو هزار و پانصد ساله تاریخ متافیزیک باشد. این گونه سخن گفتن فراخور حال نیچه و نظریه منظرانگاری<sup>۱</sup> اوست. انقلاب فلسفی هایدگر، برخلاف گفته چارلز تیلور،<sup>۲</sup> صرفاً «کمک به رهایی از چنگ خردانگاری»<sup>۳</sup> نیست. این انقلاب اعلام می‌کند که همه بنیادها و ماتقدم‌های تاکنونی متافیزیک از ارسطو تا نیچه ماتأخر بوده‌اند. چرا؟ چون هستند را با هستی خلط کرده‌اند. از سوی دیگر، تحلیل مقومات بنیادین سوژه از حیث هستی آن نه تنها لازم می‌آورد که نام سوژه به دازاین تغییر کند، بل ایجاب می‌کند که خود این تحلیل نیز زبان و روشی خاص داشته باشد که در انبان اصطلاحات تاکنونی فلسفه و بلکه دستور زبان تاکنونی نیست.

اگر عجالتاً متن هستی و زمان را از متن فراگیرتر کل تفکر هایدگر و غایات آن جدا کنیم، با احتیاط می‌توانیم گفت که این کتاب همه سر تحلیل، کاوش، ساخته و پرداخته کردن، روشن سازی، تشریح و توضیح همین مضمونی است که در بالا به نحوی فتواگونه و توجیه‌ناشده به آن اشاره کردیم. این نه تنها انقلابی دوران ساز، بل در عین حال ادعایی بزرگ است که اگرچه ظاهراً هم‌ردیف نقدهای مرسوم پارادایم دکارتی تلقی می‌شود، همه این نقدها را نیز به چالش می‌خواند. این است که بخش عمده‌ای از تأثیر فلسفه هایدگر پیامد تحدی‌ها و واکنش‌های انتقادی از جمله انتقاد مکتب فرانکفورت، مارکسیسم غربی اعم از مارکسیسم اومانستی لوکاج یا مارکسیسم تاریخ‌انگار، و حتی روان‌شناسی

1. perspectivism

2. Charles Taylor

3. Dermot Moran, *op. cit.*, p. 245.

و انسان‌شناسی ساختارگراست. در همه این نظریه‌ها، که می‌توانیم نظریه‌های هرمنوتیک، ضد اومانیسیم فوکو و کل‌انگاری<sup>۱</sup> دانلد دیویدسن<sup>۲</sup> را نیز به آن‌ها اضافه کنیم، گرایشی به گریز از مرکزیت و خودبنیادی سوژه و رهیافت به امر فراگیرتری که آیین سوژه را شکل می‌بخشد از یک سو، و مدخلیت سوژه‌ای که دیگر خودآیین نیست از سوی دیگر، دریافت می‌آید. اما آنچه هایدگر با عنوان جهان مطرح می‌کند در عین حال که با روشی محکم و تحلیلی ریشه‌ای فروبستگی سوژه را همچون بمبی منفجر می‌کند، نه ساختار است، نه گفتمان، نه جهان‌بینی، نه وضعیت طبقاتی یا اجتماعی یا فرهنگی و نظایر آن. دازاین پیش از آن که در این کلیت‌های مفروض قرار گیرد، در جهان است. دازاین خود در - جهان - بودن است.

در این کشمکش نفسگیر اندیشه‌ها کم‌تر پیش می‌آید که نقدی به اثبات ابدی نظریه‌ای و محو نظریه‌ای دیگر از صفحه روزگار منجر شود. برعکس، همواره تأثیر و تأثر و داد و ستد غالب است. از باب مثال، شاید تأثیر هایدگر بر گرایش‌هایی که به گرایش‌های چپ معروفند یا از دید نظریه انتقادی مناسبات قدرت را تحلیل کرده‌اند باورکردنی نباشد. هربرت مارکوزه، پدر معنوی جنبش‌های دانشجویی دهه شصت، سوای این که درس آموخته مکتب هایدگر است، جویای پیوند تحلیل‌های اولیه مارکس در باره انسان و تحلیل دازاین است؛ چه، او می‌اندیشد که تحلیل هایدگر گزارشی است از متلاشی شدن زندگی اجتماعی بورژوازی از درون. او هایدگر را «آغازی نو» می‌بیند و همچون «نخستین کوشش بُن‌سو [یا ریشه‌ای] برای نهادن فلسفه بر بنیان‌های واقعاً انضمامی - فلسفه‌ای که دلمشغولی آن وجود انسان و وضعیت انسانی است، نه صرفاً اصول و شرایط انتزاعی.»<sup>۳</sup> به باور مارکوزه، هایدگر مبنای

1. holism

2. Donald Davidson

۳. به نقل از Thomas McCarthy, «Heidegger and Critical Theory: The First Encounter» in K. Harries and C. Jamme (eds.), *Martin Heidegger: Politics, Art, and Technology* (New York: Holmes and Meier, 1994), p. 213.

تاریخ‌مندی انسان، یعنی آن بخش ضروری از کوشش مارکسیستی برای توضیح وضعیت انسانی به لحاظ حرکت تاریخی، را تشریح کرده است.<sup>۱</sup> همچنین، روند تمایزگذاری میان تجربه زیسته<sup>۲</sup> و تجربه اصیل فلسفی<sup>۳</sup> و تبیین تفاوت میان تاریخ و امور تاریخی، و نیز تمایز نهادن میان ارزش آیینی اثر هنری هاله‌مند و ارزش نمایشی اثر هنری تکثیرپذیر در نوشته‌های والتر بنیامین را با دوگانگی اصالت و ناصالت در هستی و زمان مقایسه کرده‌اند،<sup>۴</sup> اما در این مقایسه نباید راه افراط پیمود. یکی از شدیدترین انتقاداتی که بر طرح، مضامین و مفاهیم هستی و زمان وارد آمده است به دوست نزدیک والتر بنیامین، تئودور آدرنو،<sup>۵</sup> تعلق دارد. هابرماس، واپسین نماینده مکتب فرانکفورت، گرچه همچون آدرنو چندان تند نمی‌رود که فلسفه هایدگر را تا مغز استخوان فاشیستی بداند، تحلیل اگزیستانسیال هایدگر را نوعی نیست‌انگاری قهرمانانه فراروی تناهی می‌انگارد و در نهایت نتیجه می‌گیرد که هایدگر سرانجام در «دایره افسون‌شده فلسفه سوژه»<sup>۶</sup> گرفتار می‌آید.

به طور کلی در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی انتقادات کمابیش گسترده از قضیه سیاسی هایدگر و همچنین سیاست در فلسفه او این فلسفه را منزوی‌تر کرد، هر چند در همین برهه هایدگر در جنوب شرقی آسیا تأثیری دگرگونه نهاد. اما در دهه‌های اخیر، شاید به یمن نوشته‌های کسانی چون ریچارد رورتی، چارلز تیلور و هیوبرت دریفوس، توجه به هایدگر حتی در کشورهای انگلیسی‌زبان از جمله کشورهای آمریکای شمالی شگفت‌انگیز بوده است، و گسترش این نفوذ همچنان ادامه دارد. البته در اغلب موارد، تأثیر فلسفه هایدگر در انسان‌شناسی، فلسفه سیاسی، نقد ادبی، مباحث ناظر به

1. Dermot Moran, *op. cit.*, p. 245.

2. Erlebnis

3. Erfahrung

۴. مایکل پین، همان، ص ۱۶۰.

5. Theodor Adorno

۶. به نقل از Dermot Moran, *op. cit.*, p. 246.

محیط زیست و هوش مصنوعی، که به ویژه در آمریکا باب شده است، به لحاظ جانمایه هستی و زمان و تفکر هایدگر، یعنی هستی‌شناسی بنیادین، نبوده است.

پر واضح است که اشاره به تأثیرات فلسفه هایدگر و برد آن به هیچ وجه به آهنگ تبلیغ و افسون‌زایی نیست. چشمداشت من از خواننده این است که مضامین این کتاب را حجت اول و آخر و هایدگر را، به رسم برخی از هایدگردوستان، خاتم‌الفلاسفه تلقی نکنند، بل در این مضامین بدو با توجه به متن و سپس با توجه به جایگاه آن‌ها در عرصه پرتنش و پرکشمکش فلسفه معاصر غرب امعان نظر کند.

### **ب) چگونگی ترجمه هستی و زمان و مسئله ترجمه به نزد هایدگر**

اگر شناخت بازیگر نمایشنامه‌ای در باره چند و چون بازی‌اش تا حدی معتبر باشد، من نیز می‌توانم گفت که اقبال گسترده به هستی و زمان انگیزه عمده من در ترجمه این اثر نبوده است. این اقبال صرفاً مرا دلخوش می‌کند که ناخواسته کاری از دستم در رفته است که شاید کسانی اعم از علاقه‌مندان و مخالفان هایدگر مشتاق آن بوده‌اند. کشمکش فرساینده و درازمدت با این متن از سر تأیید کلی فلسفه هایدگر نبوده است. نه تنها این اثر بل هر اثری که با خامه بشر به رشته تحریر در آمده باشد از ایراد و انتقاد مصون نیست. هایدگر البته به لحاظ گستردگی نفوذش در بخش عمده‌ای از فلسفه و علوم انسانی عصر حاضر، کم نظیر است، اما صادق نبوده‌ام اگر این نفوذ گسترده را انگیزه این ترجمه معرفی کنم. ادعایی نیز بر چیزهای غالباً اثبات‌ناپذیری چون قصد خدمت‌گزاری و حاجت‌روایی ندارم. شخصیت نویسنده نیز به چشم من بت عیار و مراد دلخواه نبوده است، هر چند انکار نمی‌توانم کرد که اندیشه مکتوب شده در هستی و زمان بسی تفکربرانگیز و ژرف‌نگر است. در حقیقت شاید بتوانم گفت همین پشتکار فکری فراخوان اصلی ترجمه آن بوده است.

در وادی ناپیدا کرانه ادبیات و فلسفه گرفتار آمدن چه بسا همبسته غرقه بودنی ناگزیر و رهایی ناپذیر در این وادی است. چرایی افتادن به این یا آن راه در این وادی چندان در اختیار من نبوده است تا آن را برای خواننده بتوانم بازگفت. صیادی که در دامش افتاده‌ایم شاید بهتر بتواند پاسخگوی این چرایی باشد. دام در این جا استعاره‌ای متناقض‌نماست. این واژه می‌تواند گویای اسارت و ازادت باشد. همچنین، دام می‌تواند کشمکش برای آزادی را تصور کند. این ترجمه یکی از ثمرات چنین کشمکشی است که از ایام جوانی در وادی ادبیات و فلسفه با خود و دیگران داشته‌ام. این که چرا چنین اثری را برای ترجمه برگزیدم البته بر اثر آشنایی بیش‌تر من با فلسفه قاره‌ای و به ویژه پدیدارشناسی بوده است، اما در پاسخ خوانندگانی که به رسم معمول جویای علت و انگیزه دقیق و بی‌چون و چرا هستند تنها می‌توانم به جهل و عجز خود اقرار کنم. افزون بر این، چنین چشمداشتی اگر دانسته و ندانسته فرآورده شخصیت‌پرستی و اومانیسیم کامشکارانه نباشد، دست‌کم نقش تصادف یا امر غایب در گزینش‌های ما را نادیده می‌گیرد. با این همه، همواره رخدادهای گزارش‌پذیری نیز در کار بوده‌اند، که غالباً بر اثر خودفریبی‌های ریاکارانه بر آن‌ها اسم‌های بی‌مسمایی می‌نهیم.

پیش از آن که دست به کار ترجمه این اثر شوم سال‌ها با آن کشمکش کرده بودم. این درگیری فکر به قصد ترجمه نبود. با این حال، وسوسه و شاید آرزوی ترجمه آن گهگاه گریبانگیر می‌شد. یافتن معادل‌ها و سبک و زبان مناسب، شیوه درست تفهیم در عین انتقال هم‌آوایی‌ها و مشابهت‌های لفظی کلمات، برگردان اصطلاحات جعل شده، انتقال دلالت‌های دوگانه و بعضاً چندگانه واژه‌های واحد، حفظ شیوه معناگشایی در قالب ساختار پدیدارشناختی و بسیاری از مشکلاتی که به شهادت اغلب مترجمان و شارحان هستی و زمان خاص این کتاب است از سال‌ها پیش در زمره مشکلاتی بودند که پیش از آغازیدن به ترجمه اثر به گشودن آن‌ها اندیشیده و

بازاندیشیده بودم. از خود می پرسیدم: وقتی این اثر به ژاپنی و چینی ترجمه شده است چرا به فارسی ترجمه نشود؟ با این همه، تا مدتی پیش از آغاز ترجمه، جرئت چنین کاری به مخیله ام راه نیافته بود. از جان مک کواری مقاله ای خواندم تحت عنوان «زبان هایدگر و مسائل ترجمه». او مقاله خود را چنین می آغازد:

اثر اصلی مارتین هایدگر، یعنی هستی و زمان، در سال ۱۹۲۷ منتشر شد. این کتاب را، گرچه در وضع فعلی اش ناتمام است، یکی از مهم ترین نوشته های فلسفی آلمانی در قرن بیستم شناخته اند، و دامنه تأثیر آن بس گسترده و عظیم بوده است. این کتاب در بریتانیا تا مدت ها مغفول مانده بود و چندین مترجم که برای ترجمه آن کوشیده بودند کار خود را ابتر و ناتمام رها کرده بودند. حتی این اعتقاد رواج یافته بود که هستی و زمان ترجمه ناپذیر است.

وی می افزاید:

پاول تیلیش نبوغ<sup>۱</sup> یا، به دیگر سخن، دیوساری زبان آلمانی را نکوهش کرده بود. اما افزون بر ویژگی های خاص زبان آلمانی، بایسته است که شیوه نظرگیر خاص هایدگر در استخراج امکانات زبان آلمانی را در نظر داشته باشیم.<sup>۲</sup>

مک کواری مشکلات ترجمه هستی و زمان را به واژه سازی، ریشه شناسی واژه ها و کاربرد آن ها به معنای اصلی و بازی با واژه های مشابه و تک واژه های دارای دو یا چند معنا بخش می کند.<sup>۳</sup> باید اذعان کنم که او چیز تازه ای به من نیاموخت: آنچه مک کواری می گوید بخشی از مشکلاتی است که من نیز با آن ها دست به گریبان بودم. در هستی و زمان نشانه های سجانندی از جمله خطوط

۱. واژه genius در این جا به هر دو معنای آن به کار رفته است: نبوغ و دیو.

2. John Macquarrie, «Heidegger's Language and the Problems of Translation» in Christopher Macann (ed.), *Martin Heidegger: Critical Assessments*, vol. III, (London & New York: Routledge, 1992), p. 50.

3. *Ibid.*, p. 51.

پیوند، فاصله گذاری‌ها، گیومه‌ها و حروف ایتالیک نوعی زبان است. نویسنده حتی با نحوه چینش و آرایش واژه‌ها با ما حرف می‌زند. صنعت تشخیص<sup>۱</sup> با تار و پود این کتاب درآمیخته و صنعت جناس نیز به کرات در آن به چشم می‌خورد. جز در مواردی که نویسنده چیزی را با عبارت *wir nennen* به معنای «ما می‌نامیم» تعریف می‌کند، جملات بسی به ندرت با فاعل شخصی به کار رفته‌اند. توالی صفاتی که در فارسی و انگلیسی اغلب به صورت جملات موصولی به کار می‌روند، گاه به یک، دو یا حتی سه سطر می‌رسد. حروف اضافه، حروف ربط، صفات و قیده‌های پرسش جای جای به صورت اسم به کار می‌روند. وجود ده‌ها ترکیب نامأنوس و بی سابقه با فعل *sein* (بودن) که دیگر جای خود دارد.

برای ترجمه اثری فلسفی یا ادبی البته افزون بر دانستن زبان مبدأ و مقصد، شناخت زبان و جهان نویسنده نیز لازم است، اما جهان‌های دیگر نه تنها چون جهان اغلب فلاسفه ادعای غیرشخصی بودن دارد، بل به نحوی لاینفک با زبان وی متحد است. شناخت این زبان با شناخت نقش زبان و به تبع آن نقش ترجمه در تفکر او همبسته است.<sup>۲</sup> در این جا به بیان این معنا بسنده می‌کنیم که به نزد هایدگر در تفکر و شاعری بن‌گشایی یا ریشه‌گشایی خود به رویدادی به نام ره-گشایی<sup>۳</sup> یا، به بیانی موسع‌تر، به گشودن راهی برای ظهور نیروی ذاتی زبان مجال بروز می‌دهد. کار این نیرو نشان‌دهندگی هستندگان است آن چنان که هستند. به نزد هایدگر فعل‌های *Sagen* و *Zeigen* همخویشند. معنای لغوی

### 1. personification

۲. در این وجیزه نمی‌توان به معنای زبان در تفکر هایدگر پرداخت. خواننده اگر مایل باشد، می‌تواند به فصل ۴۸ از کتاب *زمینه و زمانه پدیدارشناسی* مراجعه کند. این کتاب شاهدهی است بر کشمکش نگارنده با جهان هایدگر و جنبش پدیدارشناسی طی سالیان دراز و پیش از اقدام به ترجمه هستی و زمان: سیاوش جمادی، *زمینه و زمانه پدیدارشناسی* (تهران: ققنوس، ۱۳۸۵)، صص ۴۸۳-۴۹۹ و ۶۶۱-۶۸۹.

### 3. be-wegen



این افعال به ترتیب گفتن و نشان دادن است و بر این اساس می‌توانیم Aussagen را به «اظهار» ترجمه کنیم. زبان به نزد هایدگر صرفاً پدیداری ابزاری یا انسانی یا اجتماعی نیست. زبان اساساً رهگشا و فرانمای هستی بماهوهستی است خواه از طریق مکشوف‌سازی متفکرانه یا شاعرانه آن خواه از طریق مستور کردن آن. فریدریش فون هرمان، که از شارحان دقیق هایدگر است، می‌نویسد:

هایدگر به هستی بماهوهستی در افق ریشه‌گشایی زبان می‌اندیشد و، برعکس، به ریشه‌گشایی زبان در افق هستی بماهوهستی می‌اندیشد.<sup>۱</sup>

بنابراین، ریشه‌گشایی ره-گشایی و ره-گشایی گشودن راه برای هستندگان است تا خود را آن چنان که هستند بنمایند. واژه راه که هایدگر در واپسین سطور هستی و زمان یا در واژه‌هایی چون Denkweg (راه تفکر) و Holzwege (راه‌های جنگلی یا کوره‌راه‌ها) یا در عنوان Wege, nicht Werke (راه‌ها، نه کارها) - عنوانی که وصیت می‌کند بر مجموعه آثارش بگذارند - به کار می‌برد به معنای بالا بستگی ذاتی با کارکرد زبان دارد.

اما مسئله ترجمه به نزد هایدگر اساساً نظریه دیرینه امانت<sup>۲</sup> و برابری معنایی<sup>۳</sup> نیست. می‌دانیم که سروانتس<sup>۴</sup> وقتی در دن کیشوت ترجمه را به پشت فرشینه فلاندری تشبیه می‌کند، در واقع امکان امانت در ترجمه را مطلقاً کنار می‌نهد. برعکس خورخه لوئیس بورخس<sup>۵</sup> با تصویر شخصیتی که دن کیشوت را از راه یکی شدن جهانانش با جهان سروانتس عیناً به فرانسوی می‌نویسد بر نظریه امکان امانت تام و تمام در ترجمه صحنه می‌گذارد. برخلاف این دو گوته<sup>۶</sup> در دیوان غربی-شرقی<sup>۷</sup> بنای نظریه‌ای را می‌نهد که به حسب آن ترجمه نه با اصل یکی و نه نسبت به اصل کاملاً بیگانه و ناهمگون است. مسئله امانت

1. F. W. Von Hermann, *Subjekt und Dasein* (Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann Verlag, 1985), p. 169.

2. validity

3. semantic equivalency

4. Miguel de Cervantes

5. Jorge Luis Borges

6. Goethe

7. *Der West-Osterliche Divan*

از سیسرو<sup>۱</sup> گرفته تا گوته و والتر بنیامین مسئله عمده ترجمه بوده است. لزوم برابری معنایی خاسته از این نظر است که ترجمه یعنی برگرداندن. نظریه هایدگر در باره ترجمه بر وفاق مبانی اندیشه اوست. این نظریه بیش تر بر تفاوت زبان‌ها مبتنی است تا شباهت آن‌ها. «هیچ ترجمه‌ای اصلاً وجود ندارد که در آن واژه‌های یک زبان بتوانند با واژه‌های زبان دیگر کاملاً مطابق افتند.»<sup>۲</sup> امکان این مطابقت چیزی است که واژه‌نامه‌ها با غفلت از روح تاریخی متفاوت هر زبان به خطا آن را به ما القا می‌کنند و به اشتباه زبان را ابزار انتقال<sup>۳</sup> جلوه می‌دهند.<sup>۴</sup> ترجمه‌گذار از این زبان به آن زبان نیست. ترجمه *Über-setzung* به معنای فراگذار (*trans-lation*) است. این فراگذار همواره در زبان مادری ما رخ می‌دهد، زیرا ریشه‌گشایی زبان ذاتی زبان است. بنابراین، از منظر هایدگر ما همواره قبل از ترجمه بینا‌زبانی<sup>۵</sup> درگیر ترجمه‌ای درون‌زبانی<sup>۶</sup> بوده‌ایم که هایدگر آن را ترجمه سرآغازین<sup>۷</sup> می‌نامد. به نزد هایدگر هر زبانی در حیطه خودش ترجمه‌ای دائم است.

بدو ما فرایند ترجمه را از خارج همچون روالی فنی - زبان‌شناختی می‌گیریم. ما بر آنیم که ترجمه انتقال و تبدیل زبانی بیگانه به زبانی دیگر یا برعکس انتقال و تبدیل زبان مادری به زبانی دیگر است، لیکن این دریافت از درک این نکته عاجزمان می‌کند که ما دائماً زبان خودمان، زبان مادری را به واژه‌های خود این زبان ترجمه می‌کنیم.<sup>۸</sup>

می‌نماید که به نزد هایدگر ما از این ترجمه درون‌زبانی یا سرآغازین رهایی نداریم و ترجمه زبان بیگانه نیز ما را از آن رها نمی‌کند، اما این به هیچ وجه از بدبینی یا بی‌اعتقادی هایدگر به ترجمه برون‌زبانی نشان ندارد. صرف‌نظر از

1. Cicero

2. Martin Heidegger, *Gesamtausgabe*, vol. 53, p. 75.

3. Verkehrsmittel

4. *Ibid.*

5. interlingual

6. innerlingual

7. ursprüngliche Übersetzung / originary translation

8. *Ibid.*, vol. 54 (*Parmenides*), p. 17.

ترجمه‌های خود هایدگر از آثار سوفوکل، پارمنیدس، افلاطون، هراکلیتوس و دیگران، وی، درست یا نادرست، ثمره ترجمه زبان بیگانه را بسی غنی‌تر و عالی‌تر از انتقال معنا می‌داند، اما این ثمره نیز از خاک زبان مادری بالیدن می‌گیرد. به این معنا که «ترجمه‌گونه‌ای انتباه، ایضاح و گشایش زبان خودی از طریق چالش و کشمکش با زبان بیگانه است.»<sup>۱</sup> ترجمه ناآشنایی و غرابت زبان بیگانه را عیان می‌کند تا ما به زبان خودمان نزدیک‌تر شویم. این نزدیکی یعنی کشف ترجمه‌ای که در درون زبان خودمان رخ می‌دهد. شاید مهم‌ترین مثالی که هایدگر در باره ترجمه درون‌زبانی می‌آورد تفسیری است که ده سال پس از انتشار هستی و زمان در باره این جمله آغازین هستی و زمان عرضه می‌کند: «ساخته و پرداخته کردن انضمامی پرسش از معنای هستی مقصد رساله‌ای است که از پی می‌آید.» معنای انضمامی هستی همان حقیقت هستی است.<sup>۲</sup>

نظریه هایدگر در باب ترجمه بر مبانی تفکر او یعنی وابستگی دازاین به فرادش و تاریخ نسلش مربوط است. این نظریه هیچ قوم یا زبانی را برتر یا دون‌تر از قوم یا زبان دیگر نمی‌گیرد، بلکه هر قومی را – اگر نگوئیم تشویق – فرا می‌خواند به این که با بن‌گشایی، ره-گشایی و قربت به برآمدگاه و سرچشمه‌های زبان و فرادش خود، به قول فون هرمان، به ریشه‌گشایی زبان خاص خود در افق هستی بماهوهستی بیندیشد. محادثه برخی از ژاپنی‌ها، چینی‌ها و همچنین جی. ال. مهتا<sup>۳</sup>ی هندی با هایدگر می‌نماید که چنین بوده است. از نظر هایدگر، زبان‌ها راه‌های گوناگون به سوی مقصدی واحدند. از این رو، ترجمه زبان‌ها را برحسب مقصد واحد به هم نزدیک می‌کند. ترجمه با ریشه‌گشایی در زبان مادری مترجم را در راهی دیگر، در زبانی دیگر، از زادبن و برآمدگاه و بالیدنگاه روح تاریخی‌ای دیگر همسفر با نویسنده به سوی مقصدی واحد می‌کند. این بدان معناست که هستی و زمان باید نزد ما

1. *Ibid.*, vol. 53, p. 80.

2. *Ibid.*, vol. 65 (*Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis)*), p. 182.

3. J. L. Mehta

سال‌ها پیش از این ترجمه می‌شد، تفسیر می‌شد، در معرض نقد و تحلیل قرار می‌گرفت و در هر حال به دقت خوانده می‌شد تا آن همسفری به سوی مقصدی واحد نیز در قیل و قال هایدگرشناسان و، از آن مصیبت‌بارتر، در کنش ایدئولوژیک و وحشیانه فرقه‌سازانی که بویی از تفکر و فلسفه نبرده‌اند به تاراج نمی‌رفت. مخلص کلام آن که ترجمه گونه‌ای تفکر و کشف است، نه صرفاً آزمون نوعی عمل تکنیکی.

به طور قطع نمی‌توانم گفت که در ترجمه هستی و زمان این آموخته‌ها را همواره فرادیده داشته‌ام، اما امیدوارم تا حدی چنین بوده باشد. دریافت من آن است که تفکر هایدگر چه پیش و چه پس از گشت معروفش متمرکز بر یک مرکز است که همه چیز از آن برمی‌خیزد و به آن برمی‌گردد. در این دایره هر چیزی در تناسب با چیزهای دیگر چیده شده است. از این رو، در ترجمه اثر هایدگر باید نظر او را در باب ترجمه فرادیده داشت و، در این صورت، نمی‌توان خنثی و بیرون از صحنه بود. مترجمی که وضعیت بیرون بودن از صحنه را شرط انصاف و بی‌غرضی و، در نتیجه، حسن ترجمه می‌داند کمابیش از همراهی و همسفری با نویسنده محروم می‌شود. اما بعد از همه این‌ها نیز ناگفته نماند که نظریه ترجمه هایدگر به معنای ترجمه آزاد یا دلخواه یا بدتر از آن خیانت در ترجمه نیست، بل، برعکس، بنا بر آن باید امکانات تازه زبان خود را کشف کرد، تا معنای متن اصلی را در زبان خود و، به بیانی دیگر، از برآمدگاه زبان خود بیرون کشید.

نظریه‌های گوناگون در باره ترجمه از جمله نظریه هایدگر هیچ یک مترجم را مجاز نمی‌دارد که در ترجمه واژه‌ها و اصطلاحات متن را نادیده بگیرد. وقتی ورود هایدگر به ایران برخلاف ژاپن نه با ترجمه هستی و زمان بل در متن فلسفه مقایسه‌ای رخ می‌دهد، نوعی جستجوی مبتنی بر واژه‌نامه برای یافتن معادل‌هایی از اصطلاحات حکمای اسلامی و فرهنگ باستانی در مقابل اصطلاحات هایدگری رایج می‌شود.

انکار نمی‌توان کرد که دشواری زبان این کتاب حتی در فرانسه و انگلستان زبانزد بوده است. نخستین مترجمان انگلیسی پیشگفتار نخستین ترجمه انگلیسی این اثر را چنین می‌آغازند:

بیش از سی سال از آن زمان که هستی و زمان نخستین بار منتشر شد گذشته است و این اثر اکنون شاید پرآوازه‌ترین اثر فلسفی‌ای شده است که آلمان در این قرن فراآورده است. هستی و زمان کتابی است که حتی برای خواننده آلمانی بسی دشوار است و بسی مقاوم در برابر ترجمه، چندان که اغلب آن را ترجمه‌ناپذیر خوانده‌اند. ما احساس می‌کنیم که در این باب مبالغه کرده‌اند.

مسلماً ترجمه هستی و زمان به جهاتی که برخی از آن‌ها پیش از این ذکر شد برای هیچ مترجمی کار آسانی نبوده است. تا آنجا که من می‌دانم، در ایران نیز معدودی از استادان از این دشواری نهراسیده‌اند و امیدوارم که ترجمه حاضر آنان را از ادامه کارشان باز ندارد.

### ج) نکاتی در باره خوانش متن و پژوهش و کاوش در آن

۱. در حضور متن فارسی هستی و زمان، که اثری بسیار منسجم، روشمند و برخوردار از طرحی سنجیده و سخته است، بهتر دیدم که به جای شرح ساده و مختصر آن در مقدمه، بر این نمط روم که در حین خوانش و ترجمه اثر بکوشم تا خود را به جای خواننده بگذارم — خواننده‌ای که در وهله نخست خود من بوده‌ام — و آنچه را در فهم بهتر کلام هایدگر راهگشاست در پانوشت توضیح دهم. در این اثر زبان نویسنده آنجا که در باره نظریات دیگر فلاسفه می‌نویسد گویا و شیواست، همچون زمانی که در باره انواع تاکنونی دلالت‌های گزاره یا مفاهیم تاریخ یا سوژه دکارتی یا مفهوم زمان به نزد ارسطو و برگسون و مانند آن‌ها سخن می‌گوید. اما به محض این که هایدگر تفسیر و تحلیل خاص خودش را آغاز می‌کند، زبان او دشوار می‌نماید. دست‌کم یکی از علل این دشواری آن است که نویسنده در بیان فلسفه خودش

اصطلاحات فلسفه سنتی را به کلی کنار می‌گذارد و به جای آن‌ها اصطلاحاتی از خودش جعل می‌کند. با این حال، اگر خواننده کتاب را از آغاز تا پایان بخواند، در می‌یابد که بسیاری از دشواری‌ها در جملات بعدی رفع می‌شوند، و هر اصطلاح جدیدی را خود نویسنده شرح و تعریف می‌کند. اثری از نیچه را که قالب پاره‌نویسی دارد می‌توانیم از هرجایی باز کنیم و در فهم مطلب دچار اشکال نشویم، اما هستی و زمان را باید از آغاز تا پایان پی گیریم. اگر بر سبیل تورق کتاب را باز کنیم و صفحه خاصی را بدون توجه به پس و پیش آن بخوانیم، با کسانی که دشواری این اثر را زیانزد کرده‌اند همراه می‌شویم. برعکس، با مطالعه دقیق این کتاب در خواهیم یافت که هستی و زمان به هیچ‌وجه دشوارتر از آثاری چون پدیدارشناسی روح هگل یا دیالکتیک منفی آدرنو نیست.

۲. مرجع اصلی این ترجمه، چاپ هجدهم متن آلمانی هستی و زمان با مشخصات زیر است:

Martin Heidegger, *Sein und Zeit*, achtzehnte Auflage (Tübingen: Max Niemeyer Verlag, 2001).

تغییراتی که هایدگر در برخی از چاپ‌های جدید کتابش صورت داده است اغلب تغییراتی در علائم نگارشی و به ندرت دستکاری چند واژه بوده است. بنابراین، شماره صفحات تغییری نکرده است. مرسوم است که شماره صفحات متن اصلی آثار کلاسیک فلسفه را در حاشیه صفحات ترجمه آن آثار درج کنند. ما نیز مطابق نسخه بالا، که در هر هجده چاپ ۴۳۷ صفحه داشته است، چنین کرده‌ایم تا هم ارجاع به متن اصلی و هم مطابقت ترجمه با آن آسان‌تر باشد. در ضمن همین صفحات در نمایه موضوعی مبنا قرار گرفته‌اند. ناگفته نماند که چاپ دیگری از هستی و زمان در جلد دوم مجموعه آثار (*Gesamtausgabe*) هایدگر در دسترس است که ۵۸۶ صفحه دارد. با این همه، به لحاظ سندیت و مرجعیت، به ویژه در ترجمه‌ها، به شماره صفحات همان متنی ارجاع داده می‌شود که ما آن را مرجع قرار داده‌ایم.